

UN «United Nations»

Global Moderator

نگارش: احمد علینقی

3.....	Abstract
4.....	چکیده
5.....	مقدمه
7.....	چرایی تشکیل سازمان ملل
8.....	مسائل و مشکلات واقعی و حقیقی در جامعه جهانی
9.....	بزرگترین مسئله جهانی
10.....	ضعفهای سازمان ملل در حل مسائل جهانی
11.....	نداشتن شناخت و تشخیص واقعی از جوامع مختلف
12.....	رابطه صرف با دولت‌ها(نادیده انگاری ملت‌ها و عدم ارتباط با آنان
13.....	راهکاردهای خوشایند برای حل مسائل جهانی
13.....	نخست- شناخت درست
14.....	دوم- انتخاب راهکارهای مناسب
15.....	سوم- سست بودن تضمین وجودی سازمان ملل
15.....	چهارم- جامعه کشوری- جامعه جهانی
16.....	نتیجه نهایی

Abstract

If in the past, the power-domination relationship dominated the world. But in the present era, this equation has changed, and warfare has no place in today's system of life. If in ancient times, people did not have a pattern for life, and people's lives were determined on the grounds of chance and power. But in the current era, for the construction of the social system, the element of management is an important and fundamental principle. This is also due to the fact that every day the world is becoming more complicated. So, with the complexity of the field of life, can't live with a model and face. That is, as life is in torsion' we should also spreading this complexity, to the decision-making spheres.

In this case, it is clear that the UN, with its simple structure and without adapting to the complex world-time situation, is not capable of reforming the world. So we see our world getting more and more in different straits every day. This is why we need to create a new situation by reforming the two dimensions of "physical structure and conceptual attitudes" at the United Nations. A situation that has influenced the identification of "components and relationships" around the world and the nature of decision-making and policymaking and initiated new processes of global management. In this case, it is certain that the governments of the world will be required to accept and enforce the UN's universal legal rules while accepting UN mandate and rule.

Obviously, in its new role, the world's leading observer, the United Nations will design a new road map and one for the tomorrow's generation. And, thankfully, in the new circumstances, this model will strengthen the UN's ability to promote humanitarian development and the development of environmental relations.

KEYWORDS: UN; Global community; Global issues; Leadership of the world; Dare to change

چکیده

اگر در گذشته، رابطه سلطه - قدرت سیطره بر جهان بود. اما در عصر حاضر این معادله تغییر کرده است و جنگ در نظام زندگی امروز جای ندارد. اگر در زمانهای قدیم مردم الگوی زیستی خاصی نداشتند و زندگی مردم براساس شانس و قدرت تعیین شد. اما در عصر حاضر، برای ساختن سیستم اجتماعی، عنصر مدیریت یک اصل مهم و اساسی است. این نیز به این دلیل است که هر روز جهان پیچیده تر می‌شود. بنابراین، با پیچیدگی حوزه زندگی، نمی‌توان به یک مدل و شکل بسنده نمود. و از آن روی که زندگی مدام در حال پیشرفت بیشتر است، لذا ما نیز باید پیچیدگی را به حوزه‌های تصمیم‌گیری وارد کنیم.

در این مورد واضح است که سازمان ملل با ساختار ساده و بدون انطباق با وضعیت پیچیده جهانی - زمانی قدرت اصلاحات در جهان را ندارد. لذا می‌بینیم جهان ما هر روز بیش از پیش در تنگناهای مختلف گرفتار می‌گردد. بدین روی است که لازم می‌نماید با اصلاح دو بعد «ساختار فیزیکی و مفهوم نگرشی» در سازمان ملل، وضعیت جدیدی را فراهم کنیم. وضعیتی که بر شناسایی «اجزا و روابط» در سراسر جهان و ماهیت تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری تأثیر گذاشته و فرایندهای جدیدی از مدیریت جهانی را برپا سازد. در این حالت مسلم است که دولت‌های موجود در جهان ملزم می‌گردند تا ضمن پذیرش قیومت و حکمرانی سازمان ملل، قوانین جهانی ایجادی از طرف سازمان ملل را قبول و اجرا نمایند.

بدیهی است، سازمان ملل متحد در نقش جدید خود، که ناظر و مدعی اصلی در جهان می‌باشد، نقشه راه جدیدی با نام «جهان میهنی» را برای نسل فردا طراحی خواهد نمود. و مسلم است که در شرایط جدید توانایی سازمان ملل برای ترویج نظم جهانی، افزایش بهبود زندگی، توسعه و ارتقاء منزلت انسانی و محیط مناسب برای مردم جهان تقویت خواهد شد.

واژگان کلیدی: سازمان ملل؛ جامعه جهانی؛ مسائل جهانی؛ رهبری جهان، جسارت تغییر

مقدمه

کره زمین بخشی از هستی است که فعلا در اختیار انبای بشر قرار دارد و وضعیت آن دقیقاً بستگی به خواست و میل ما انسان‌ها پیدا کرده است. اگر در زمان قدیم جنگ عامل تعیین کننده برای مردم و سرزمین‌های آنان بود و در قامت الگوی مبارزه شناختی بود که وضعیت مردم و بوم آنان دقیقاً تابع اصل «نیرو یا قدرت» قرار داشت. ولی امروز کلان شاخص زندگی تغییر اساسی پیدا کرده و اصلاً لازم نیست که برنامه‌های جهانی برای سده‌های آینده با فاکتور جنگ قدرت‌ها و بر مبنای الگوهای مبارزه شناختی تعیین شوند. این قضیه در مورد سازمان ملل و رابطه جوامع با یکدیگر نیز مصداق کلی پیدا می‌کند. یعنی همانطور که با خروج از رویکرد مفهومی ساده و سهل جنگاوری در چارچوب رابطه نیرو-سیطره، وضعیت جهان پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کند. پس بدون تردید، موضع شناخت و درک تعاملات و مناسبات زیستی نیز تغییر مسلم پیدا کند و تصمیمات اتخاذی برای این کره خاکی نیز باید همین ماهیت پیچندگی را دنبال نمایند. مفهوم این است که با خروج از معادله ساده انگارانه «نیرو-جنگ»، معادله انگارش نیز متغیر گشته و به پیچش‌بینی روی آورده شود. بدان معنا که رابطه‌ها و مناسبات پیچیده بین پدیده‌ها و شالوده ذهنیت افراد در دنیای جدید به خوبی و درستی تبیین و تعبیر گردند و با شناخت شناسی ژرف بر کنه و ذات معادلات و ارتباطات گوناگون در محیط جهانی، کنکاش و واکاوی عمقی صورت پذیرد. بدین روی در این ره‌آورد لازم است سه عنصر هم پیوسته و همپوش «جهان‌بینی - جهان‌شناسی - جهان ساختی» در کلان فراگرد هستی شناختی و شناخت شناسی و روش شناسی نیز از گذشته‌نگاری و ساده‌انگاری کنده گردند و با درک و دریافت معادلات پیچیده و مبهم جهانی که به سرعت در حال انتشار و ترویج هستند، تغییر راهکارها صورت پذیرد و حل مسائل و مشکلات جهانی نیز متحول و توسعه یابند. در این حال است که در کلان فرایند تسلسل خلق ره‌آوردهای نیرنگ و حيله در هاله رفتارهای پیچیده جهانی و کیده‌های مختلف از جانب افراد و گروه‌های گوناگون که سلامت اجتماع گیتی را با ایده‌ها و ترفندهای حيله‌گرانه به مخاطره و تهدید می‌اندازند، راهکردهای رمزگشای «کدهای ذهنی تهدید و تخریب» شناسایی گردند و با واگشایی رفتارهای رمزآلود و باورهای کدینگ مبهم، سلامت بستر زیست تضمین شود. منظور از کلام بالا اینست که سازمان ملل:

1. نباید در اختیار امیال و خواسته‌های چند کشور معدود قرار گیرد.
2. نباید به سادگی در چنگال نیرنگ و بازی حکومت‌های مکار گرفتار گردد.

در این حالت همانطور که سازمان ملل نام ملت‌ها(مردم) را بردوش می‌کشد، لذا به‌عینه نیز باید رافع نیازهای انسان و عصر امروز باشد. بدین منظور دیدگاه جنگاوری و مبارزطلبی قطعاً کاربری اجتماعی نداشته و مشخصاً فاصله اجتناب ناپذیری با «علم ساخت اجتماعی» دارد. یعنی همانسان که دیدگاه جنگ و مبارزه هم‌نویسی با حیوان‌گرایی دارد و امنیت جهانی را به مخاطره می‌اندازد، به عکس آن نگرش انسان‌گرایی با تولید سازه‌های ساخت‌گرایانه برای ساخت نظام زیست، آبادانی و نکوبختی جامعه انسانی را پویش می‌نماید. بدین روی ضروری است که در عصر دانش و علم، عنصر انسان محور همه چیز قرار گیرد و همه امور را برای انسان جامعه‌پذیر هموار کنیم. لذا عقلانیت منطقی حکم می‌کند که چگونه بودن و چگونه

شدن جامعه جهانی و سیاره زمین را به راهبردهای راستین و واقعی واگذار نماییم. یعنی برنامه‌های جهانی برای جوامع باید فقط و فقط از نیازهای انسانی برخاسته گردند و الزامات جهانی جامعه انسانی نیز در آن لحاظ گردند. به صورتی که برنامه‌های همگرا، یکپارچه و هم هدف را برای رهایی انسان امروز از چنگال توحش، افکار منحط و پوسیده و رفتارهای ضدمردمی و ضداخلاقی چپ‌نشین نماییم.

در این راستا برآستی اصلی‌ترین تکلیف برای سازمان ملل ایجاد برنامه و هنجارهای راهگشا برای رسیدن به اهداف انسان‌گرایانه و ایجاد بستر رهایی برای توده‌های مردمی است. سازمان ملل وظیفه دارد راهبردهایی را بیابد تا اینکه مردم گرفتار در چنگال حاکمیت‌ها و وضعیت‌های جهل و نکبت را رها سازد. وگرنه چنانچه سازمان ملل بر این نقشه‌راه نکوشد و راهبردهای نجات مردمی را ارایه ندهد، بی‌گمان به بستر بیهوده‌گرایی افتاده و عملاً به هیچ دردی نمی‌خورد. زیرا که باید بدانیم نقش ذاتی نهادی با نام سازمان ملل دقیقاً «تنظیم، هدایت و راهبری جامعه جهانی در همه ابعاد» است. و یقیناً این ماهیت، مفهومی همانند نهاد حکومت در یک کشور مستقل دارد. یعنی سازمان ملل باید نهادی هم‌تا و هم‌سا با ماهیت یک حکومت جهانی باشد که جامعه هدفش، کل جهان تصور گردد. و در اینصورت با توسل به قوانین برخاسته از نیازهای انسانی و الزامات جامعه اصیل انسانی، مدیریت بر کل جهان را سرلوحه کار خود قرار دهد. در این حالت دولت‌های جهانی مجبور می‌باشند تا تحت مدلی با نام جهانی شدن، مدل زمین حکمرانی^۱ تحت قیومت سازمان ملل را پذیرا گردند. مدلی که تمامی کشورها یا حکومتها را ملزم به رعایت قوانین و هنجارهای جدید «اجتماعی شدن جهانی» وادار و ملزم می‌نماید. در این حالت و در این چارچوب خودسری و دیکتاتوری حکومتی از دنیا پرکشیده و مردم جهان دیگر در فشار و نفوذ دولت‌ها قرار نخواهند داشت. و همه مردم از توانمندی ایجاد یک شیوه زندگی آزادانه در زندگی برخوردار خواهند بود. منظور از این مدل حکمرانی اینست که سازمان ملل به اهداف و نمایه‌های زیر توجه نماید:

- نهادی برخاسته از جامعه جهانی باشد (مردمی) و جنسی از نوع انسان‌گرایی داشته باشد
- ماموریتش شناخت میدانی جهان و شناسایی کدهای تهدید جامعه بشری
- برنامه‌اش رفع مخاطرات و زدایش عامل‌های تهدید و تخریب جامعه انسانی
- هدفش نجات و رهایی بشریت و رسیدن به جامعه جهانی پدram و نیکبخت باشد
- سرآخر نهادی باشد که هویت مردم محوری (و نه حکومت محوری) را در ذات خود دارا گردد.

البته لازم به ذکر است که بدانیم هدف نشانه در این مقاله پیگیری اصول انسانی و زیستی مطابق با نیازهای غریزی آدمی است. اصولی که جامعه انسانی را به بهینه‌ها سوق دهد و سازمان ملل با تکیه بر مدلی از حکمرانی بر کل جهان، رویکرد حقوق بشر را دنبال نماید. بدیهی است این مقاله فقط همین رویکرد را پیگیری نموده و از ورود به دیگر حوزه‌ها اجتناب می‌نماید. به همین دلیل نویسنده با باور به زمینگیر شدن سازمان ملل در حوزه حقوق بشر، اعتقاد راسخ دارد که با طرح

تغییرات بنیانی ذکرشده در این مقاله، رویکرد سازمان ملل را متحول نموده و سازمان ملل را از «واماندگی کنونی» نجات می‌بخشد.

چرایی تشکیل سازمان ملل

بعد از پیروزی متفقین در جنگ دوم جهانی، کشورهای متحد تصمیم به تشکیل سازمانی از ملل متحده گرفتند. غرض از این تشکیلات، هدف‌گذاری همگرا و تصمیم‌سازی یکنواخت برای امور جهانی و داراشدن اتحاد لازم در سراسر کره خاکی بود. این سازمان از هنگام تاسیس، ضمن پذیرش تداومی کشورهای جهانی، تغییرات ماهوی زیادی را از نظر ساختاری و ماموریت‌گذاری برسازی نموده است. و در چند دهه اخیر با کسب مشارکت اعضا، چند وظیفه تکلیفی در جهت بهینه‌سازی بستر زیست جهانی را ترسیم نموده است. براین اساس بوده که چند برنامه کلان را به عنوان اهداف هزاره جامعه بشری مطرح کرده و متعهد به رفتار کارکردی برای رسیدن به این اهداف شده است. مبارزه با بیماری‌های واگیر؛ توانمندسازی زنان؛ زدودن فقر فراگیر؛ ترویج سلامت حداقلی؛ ارایه آموزش ابتدایی و حفظ محیط زیست از بزرگترین برنامه‌های ثبت شده در سند اهداف توسعه هزاره و با تایید توسط 191 عضو بوده است. تمامی کشورهای عضو براین سند تاکید داشته‌اند و سال 2015 را سال هدف نشانه قرار داده بودند.

اما امروز با گذشت نزدیک به هشتاد سال از بارگذاری سازمان ملل، هیچ بهبودی در وضعیت کلان زیست اجتماع جهانی صورت نگرفته و در هیچ زمینه‌ای شاهد سلامت میدانی نیستیم. هرچند برنامه‌سازی برای بهینه کردن جوامع، اصلی مهم و نهایی است، ولی درواقع ریختن برنامه اصلا شرط کافی نیست. همانگونه که مترصد هستیم که یک جامعه برمبنای مختصات و مزیت‌های درونی خود پیشش گردد، این موضوع درباب جامعه جهانی نیز جاری و ساری می‌باشد. انسان و بوم مولفه‌های با ارزش و قابل توجهی در زیست زمینی هستند و این انسان است که بوم را طراحی می‌کند. و چنانچه شناخت مناسبی از انسان و بوم پیدا نکنیم، بی شک در تشخیص و ارایه نیز با مشکل روبرو می‌شویم. و هرچند برخی کشورهای پیشروی جهانی در باب سه مولفه انسان شناختی، بوم‌شناسی و جامعه شناختی به رهیافت‌های نیک و مطلوب رسیده‌اند، ولی مسلم است که این سه رهیافت نهادگذاری کامل در جهان نشده و بسیاری مردم و کشورهایی که در موضوع قابل توجه «شناخت‌شناسی زندگی - چپستی زندگی - روش‌شناختی زندگی» به خطای فاحشی رفته‌اند و تصمیمات بسیار نامناسبی را اتخاذ می‌کنند. و چنین است که کلان جامعه جهانی اصلا هم‌نواپی و همصدایی ندارد. و بدین لحاظ سازمان ملل در ماهیت جوهرشناختی خود، جایگاهی است که بزرگترین تکلیف را برای راهبری و تنظیم کل جهان داراست. سازمان ملل باید بتواند به صورتی سازماندهی و برنامه‌ریزی کند، که قابلیت و ظرفیت جهانی‌سازی داشته باشد و جهان را همانند یک جامعه جهانی، به درستی و خوبی تنظیم و راهبری نماید و در وضعیتی مطلوبی قرار دهد. این موضوع مهمی بوده که از زمان تاسیس سازمان ملل مدنظر بوده و نقش متحد نمودن جهان را به این سازمان محول نموده‌اند. این موضع نیز بدان دلیل بوده که جنگ آدمیان هیچگاه نقطه پایانی نخواهد داشت و کلا آدمی دوستدار جنگ و مبارزه است. بر همین اساس بوده که

برای جلوگیری و افزونه شدن جنگ در بستر زمین، فرهیختگان و اندیشمندان جهانی به فکر تاسیس سازمان ملل افتادند. سازمانی که تضمینی برای نفی جنگ باشد و اتحاد جهانی را برسازی نماید.

مسائل و مشکلات واقعی و حقیقی در جامعه جهانی

بستر جهانی با ماهیتی که دارد، کولاژی از نژادهای مختلف آدمی است. و این آدمیان بنابر اقلیم جغرافیایی و محیط ویژه خود، به افکار، رفتارها، ادیان، آداب، آیین و کلا فرهنگ گوناگونی روی می‌آورند. و فرهنگ اختصاصی هر بومی بیانگر نوع زندگی و نوع نگرش در همان بستر است. پس نوع نگرش و نوع فرهنگ هر مردمی، در یک زنجیره به هم پیوسته بریکدیگر اثرگذاری دارند. لذا در پس یک اصل اجتناب ناپذیر و غیرقابل تغییر، مردم همانگونه که یاد می‌گیرند و فکر می‌کنند، با همان کیفیت نیز زندگی می‌کنند.

و درپس این اصل، مردمانی که از دانش و علم خوبی بهره برند و یادگیری درستی داشته باشند، بی‌تردید از فرهنگ مناسبی برخوردار بوده و تشکیلات زیستی مطلوبی را ساختارریزی می‌نمایند. بدین صورت است که الگوهای زیستی هر مردمی و در هر بومی پیوند مسلمی به دانش و علم‌ریزی در همان اقلیم دارد و یقیناً نیز ریشه در خواست و میل همان مردم نیز دارد. پس مشکلات و مسایل هر مردمی و هر بومی برخاسته از همان فرهنگ زیستی و نوع نگرش بومی بوده و مردم با خواست و تمایل خودشان است که زندگی می‌کنند. و به همین دلیل است که لیاقت هر مردمی در وجود خودشان نهفته است. اما از آن جهت که مردم عوام و توده‌های اجتماعی در همه جوامع یکسان و مشابه با هم هستند و هیچ مردمی با هیچ مردم دیگری در تمامی نقاط زمین تفاوت و فرقی ندارند. لذا مسلم است که تفاوت‌های زیستی و فرهنگی هر مردمانی در هر اقلیمی، اتصال محکمی با خواست و تحرک جنبش‌نخبگی و خواص اجتماعی دارند. نخبگان و خواص جامعه کسانی هستند که تئوری پردازی می‌کنند؛ هدایت جامعه را برعهده دارند؛ بر حاکمیت می‌نشینند و کلا تنظیم جامعه در دستان آنها بوده و آنان هستند که نوع و کیفیت جامعه را مشخص و معین می‌نمایند. بدین روی است که برگزیدگان هر جامعه با نوع دانش، نوع علم و نوع تفکر خود، نوع فرهنگ اجتماعی خویش را شکل می‌دهند و بدین سان جامعه خود را می‌سازند. حال اگر نخبگان و برگزیدگان جامعه از نوع نگرش مناسبی برخوردار باشند، پس ساخت جامعه مبین توانمندی آنان می‌باشد. و به همین دلیل است که گوناگونی اجتماعی در هر سرزمینی پیوند غیرقابل گسستی با نوع نگرش؛ نوع نخبگی؛ نوع فرهنگ؛ نوع دانش؛ نوع تفکر و کلا نوع تکنولوژی زیست اجتماعی همان مردم و همان بوم دارد.

تمدنی که بر آرایه‌های علمی؛ به روز و مدرن چیده شود، بی‌شک جامعه و تمدنی ساخت‌گرا و پدram و عکس آن نیز دقیقاً صادق است. این گونه گونی و جور به جور بودن مردم در سرزمین‌های مختلف، اساس ریخت مشکلات و مسئله‌های متفاوت نیز می‌باشند. و از آن روی که هر جامعه و هر سرزمینی و هر مردمی بر نوع نگاه و نوع تمایلات خود تعصب و دل‌بستگی شدید دارند. لذا بر عقاید و باورهای خود نیز ابرام و اصرار دارند. و اگر قرار بر آن باشد که در این جهان بزرگ و پیچیده، هر مردمی با خواست و میل خود زندگی کنند و هیچ تعامل و انعطافی با دیگر جوامع نداشته باشند؛ پس ناچاراً هیچ

گریزی از جنگ و مبارزه دایمی و پیوسته نخواهد بود. این همان تناسب و معادله تا قرن فعلی بوده و رابطه کشورها و غایت سرزمین‌ها صرفاً با قدرت و نیرو مشخص می‌شده است. و شاهد بوده‌ایم که بنیان هستی و نیستی تمدن‌ها و کیان جامعه جهانی نیز درگروی همین معادله قرار داشته است. اما عصر جاری هیچ شباهتی با اعصار گذشته ندارد و اصل قدرت بازو و نیروی نظامی، اصلاً پذیرفته نمی‌باشد. عصر کنونی عصر انسان‌گرایی و ساخت جامعه انسانی با شاخص‌ها و مختصات انسان محوری و منزلت انسانی است.

بزرگترین مسئله جهانی

به همان صورت که هیچگاه بستر گیتی از مشکل و مسئله خالی نبوده است، این موضوع برای همیشه ثابت خواهد ماند و در هیچ زمانی جهان بدون مشکل و مسئله نخواهیم داشت. اما نکته حایز اهمیت آنست که کوشش گردد تا مشکلات کمتر گردد و خیلی از مسائل جهانی و مشکلات مردم در جهان حل شوند. بر این اصل است که می‌توان مشکلات و مسائل جهانی را بر دو گونه قرار داد:

مسائل آسان و قابل حل: برخی ماموریت‌ها و اهداف تعیین شده سازمان ملل موقتی و موردی می‌باشند و مطمئناً درصد حل‌شدگی آنان خیلی بالا است. این امور معمولاً در برنامه‌ها کوتاه مدت گنجانده می‌گردند و با اندک تقلا و کوشش و تامین اجماع جهانی، به زودی و براحتی حل و فصل می‌شوند. حل مناقشات بین کشوری؛ بحران‌های موردی؛ بیماری و امراض موردی؛ رفع تبعیض جنسیتی از زنان؛ تامین حقوق بشر و اصلاح رفتارهای حکومتی در کشورها از برنامه‌های بسیار آسان منظور می‌شوند و امکان عملیاتی شدن آنان اصلاً سخت نیست. این قسم ماموریت‌ها با میزان کوشش محدود و اندک، رفع می‌شوند.

مسائل سخت و شاید غیرقابل حل: برخی مسایل دیگر کلان شمول و شاید غیرقابل حل شمرده می‌شوند. مثلاً تامین آموزش و سلامت همگانی در سطح جهان؛ زدودن فقر جهانی؛ پایش محیط زیست و مسئله فلسطین از برنامه‌های بلندمدت و بسیار سخت تلقی شده و به سادگی تامین نمی‌گردند. دراصل این برنامه‌های سازمان ملل هدف‌گذاری عقلانی-مستمر در بستر جهانی دارند و به ابزارهای مالی و فیزیکی سنگینی نیاز داند و امکان رفع آنان بشدت سخت و یا ناممکن می‌باشد.

اگرچه از منظری مسائل جهانی بر دو قسم آسان حل و سخت حل تقسیم شدند، ولی درعین حال مسلم و مسجل می‌باشد که بیشتر مسائل و مشکلات از هر دو نوع ذکرشده، یقیناً بازهم ریشه در نوع عقیده و نوع نگرش برخاسته از نوع عقیده مردمی همان اقلیم دارند. به صورتی که عقاید «من فهمی» و تمایلات عقیدتی ایدئولوژیک و دینی، خودشان زاینده مشکلاتی بس عظیم و غیرقابل حل می‌باشند. این باورها و عقاید قومی و گروهی چنان انگیزه و قوه‌ای ایجاد می‌کنند که شاید بتوان گفت کلیه مشکلات و مسائل جهان امروز نیز برمحور «نوع نگاه و تمایلات انسان‌ها در بوم‌ها و سرزمین‌های مختلف» دارند و هر مردمی در هر بستر جغرافیایی ویژه، بسته به نوع تفکر و دیدگاه خودشان است که «مشکل‌سازی و ایجاد مسئله» می‌کنند.

هرچند که بازهم ذکر این نکته لازم است که بدانیم ادیان و مذاهب، ذاتاً تخریب‌گر نیستند. ولی دیدگاه‌های رادیکالی و خودخواهانه برگرفته از قرائت نامناسب از دین و مذهب هستند که مسئله و مشکل ایجاد می‌کنند. به همین دلیل است که باید بیان داشت که عموماً توده‌های اجتماعی و مردم عوام عامل اساسی برای عقیده‌سازی و باورسازی نیستند و معمولاً تابع «باورریزان و عقیده پروران داخلی» می‌باشند. و در این حالت است که متأسفانه بیشترین مشکلات برعهده خواص و نخبگان برگزیده در همان جوامع قرار می‌گیرد و برگزیدگان و خواص (باورریزان دینی و عقیدتی) هر جامعه هستند که کوهی از مشکلات مختلف را برپا می‌کنند. بدترآنکه، هرچه این برخاستگان جامعه‌ی، از نگاه متعصبانه و قیود عقیدتی و باورهای منحط برخوردار باشند؛ این خط‌کشی اجتماعی پررنگ‌تر شده و با ترویج تنفر و خصم در میدان جهانی، تعارضات و تخصصات بین مردمی نیز بیشتر و بیشتر می‌گردند. این افراد خواص و نخبه انحرافی، که بر تفکر و اندیشه خود می‌بالند و نوع نگرش و دانش خود را بهترین فرض می‌کنند، عاملیت تهدید بوده و تخریب نظام جهانی را دردست خود گرفته و با باورها و عقاید منحط خود، نظام جهانی را به مخاطره شدید می‌اندازند. این افراد در دو حالت و وضعیت عاملیت «حکومتی و گروه ایدئولوژیک» به تهدید و تخریب همه جانبه در جامعه جهانی می‌کوشند.

در این وضعیت است که سازمان ملل بر مبنای ماهیت نام خود، الزام دارد پرچم انسان محوری را برافراشته نماید و اساس نگاه و برنامه خود را بر محور انسانیت و انسان دوستی قرار دهد. بدین لحاظ بایسته است که سازمان ملل نوع نگاه به زندگی را در تمامی جوامع اصلاح نماید و از پذیرش و جامعه‌پذیری نگرش‌های منحط و خرافه جدا خودداری نماید. این گفتمان مطلقاً در حکم کوشش برای نیست نمودن عقاید و باورهای مردمی نیست. بلکه سازمان ملل الزام دارد تا بر مبنای گفتمان انسان محوری و انسان گرایی مدرن و به روز، گفتمان اصالت و منزلت انسانی را رشد داده و نمایندگان واقعی مردم را در درون خود جای دهد و طرح انسان گرایی را در جامعه جهانی ریزش نماید. بنابراین و در این راستا این حق انحرافی بر سازمان ملل جایز نمی‌باشد که بر مبنای احترام به عقاید و نظرات مردمی، با پذیرش و حرمت گذاری بر عقاید منحط و باورهای جهل و خرافه، وضعیت ارباب و فشار در جوامع و حکومت‌های ضدانسانی و ضداجتماعی را قبول و تحمل نماید. و بدتر آنکه نمایندگان سرزمینی در سازمان ملل را از میان افکار و باورهای اینچنینی انتخاب نماید. دراصل سازمان ملل ملزم است که با ترسیم کلان الگوی زیست اجتماعی، نوعی از زیست مناسب و مطلوب را برای جامعه جهانی طراحی نماید. این همان تکلیف و نقش اساسی سازمانی با نام نهاد جهانی برای تنظیم و راهبری جامعه جهانی است. یعنی همانطور که هر حکومت ملی - میهنی وظیفه تنظیم و هدایت جامعه کشوری را دربر دارد. سازمان ملل نیز در نقش ناظر جهانی (GLOBAL MODERATOR) همین وظیفه را برای جامعه جهانی دارا هست.

ضعف‌های سازمان ملل در حل مسائل جهانی

علیرغم آنکه سازمان ملل از هنگام تاسیس خود اقامات ارزنده‌ای در جهت حل و فصل مشکلات اجتماعی در جهان انجام داده است. ولی بی شک اصلاً کافی نبوده و شاهد آن هستیم که سازمان ملل در بسیاری اوقات در اجرا و تامین امور ساده و

سهل نیز دچار دردسر شده و کشورهای زیادی تن به برنامه‌های انسان دوستانه سازمان نمی‌دهند. اینکه چرا چنین است و سازمان از تضمین برنامه‌های خودش سرخورده می‌گردد، دقیقاً برگرفته از دو عامل داخلی و خارجی می‌باشد. عامل درونی ارتباط تنگاتنگی با غلط‌انگاری در چیستی فلسفه سازمان یا ماموریت‌های تعیین شده و همچنین ضعف‌های درون ساختاری دارد. و عامل بیرونی نیز دقیقاً به کشورها یا حکومت‌های خودسر استوار می‌باشد. حکومت‌ها و دولت‌هایی که به جهت خودخواهی و ذات تنش‌زایی خویش، به هنجارها و آیین جهانی احترام نگذاشته و قوانین جهانی را بر نمی‌تابند. البته نباید تصور کرد که لازم است سازمان ملل در همه برنامه‌های خود صددرصد موفق باشد و گزندی به سازمان نرسد. ولی قدرمسلّم آنست که بسیاری از شکست‌ها و نبود توفیق درپس تلاش‌های سازمان ملل، در نبود اجماع جهانی و عدم توجه به تمرکزمحوری سازمان ملل قرار می‌گیرند. لذا می‌بینیم که هیچ تضمینی برای پذیرش قطعی رای و خواست سازمان ملل در همه امور نمی‌باشد و مشخصاً نیز سازمان ملل و نهادهای درونی آن هیچ ضمانتی برای اجرای رای درون ساختاری خود ندارند. ولی چنانچه مطالعه دقیق علمی بر چرایی و دلایل وجودیابی شکست‌ها و عدم دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده به عمل آید. دستاوردی جز این ندارد که دریابیم در زمینه‌های شناخت‌شناسی بسترهای جامعه و تئوری‌پردازی درباب عوامل مسئله‌ساز اجتماع جهانی دچار خطاهای فاحش زیادی هستیم. لذا با این وصف است که با گرفتار شدن در چالش‌های خطای تشخیص و نظریه‌سازی، این خطای فرایندی به وجه روش‌شناسی عملیاتی هم سرایت کرده و در کاربرد سازوکار و سبک-های عمل و برنامه‌ریزی به مشکلات مضاعف مبتلا می‌گردیم.

نداشتن شناخت و تشخیص واقعی از جوامع مختلف

همانطور که بیان شد شناخت و تشخیص دو مقوله بنیادی در زمینه حل مسئله هستند. و چنانچه به هر دلیلی در شناخت قضایای بستری دچار مشکل و عدم شناخت واقعی شویم، بی‌تردید این کج شناختی به حل مسئله و مشکل نیز اشاعه پیدا کرده و قابلیت حل مسئله نیز ساقط یا کم‌اثر می‌گردد. به صورتی که قاعدتاً عدم شناسایی ماهیت مشکل و نبود تسلط بر عوامل مشکل‌زا، به این خطاکاری دامن زده و احتمال خطانگاری را بیشتر می‌گرداند. براین اساس است که به طور واقعی شناخت و تشخیص درست و اصولی، پیش نیاز هر حرکت و فرایند حل مشکل و مسئله تلقی می‌شوند. برای نمونه، برای هر بحران منطقه‌ای چنانچه کلان محیط؛ رابطه کشورها و مولفه‌های محیطی؛ رابطه کشورهای پیرامون؛ میزان نفوذ مولفه‌ها؛ سیاست‌های کارکردی عامل‌های موثر؛ صداقت سیاسی و نیرنگ‌های استراتژیک؛ سیاست‌ها و عملیات پشت صحنه؛ عامل-های پنهان و مخفی؛ شناخت حقیقی تروریسم و عاملان آن؛ ترفندهای پنهانی عوامل حيله؛ درک و کشف منافع و اضرار کشورها؛ عوامل موازنه قوا؛ رابطه عوامل داخلی با مولفه‌های خارجی و همچنین بازی مولفه‌های محیطی به خوبی درک و شناسایی نگردند، پس حتماً تشخیص و راه‌حل‌ها نیز به اشتباه می‌روند و عامل سازمان ملل بدون اثر می‌گردد.

رابطه صرف با دولت‌ها(نادیده انگاری ملت‌ها و عدم ارتباط با آنان)

یکی از علل ماندگاری و مقاومت حاکمیت‌های ضدمردمی و دیکتاتور در مناطق مختلف، فشار و ارعاب حکومت‌های ضدانسانی و اعمال همه گونه رفتارهای ضدآزادی است. به واقع این نوع حکومت‌های مستبد و دیکتاتور، از همه گونه ابزار برای ممنوعیت و تحدید آزادی و کنش‌های مدنی مردم بهره می‌برند و با سرکوب تحرکات مدنی- اجتماعی، سعی در کنترل و حفاظت از منافع حاکمیتی خود می‌نمایند. و اینچنین است که ماندگاری و پایش خود را محفوظ می‌گردانند.

و شوربختانه یکی از بدترین سیاست‌های سازمان ملل، واگذاری وضعیت کشورها به حال خودشان است. این رویه همان مشروعیت بخشی به حاکمان زورگو و دیکتاتور است. یعنی چنانچه هر فرد و گروهی با کارسازی تمهیدات حيله و دغل، حکومت را در کشوری در دست بگیرد، یقیناً مورد تایید سازمان ملل قرار می‌گیرد. حال آنکه تکلیف ذاتی سازمان ملل حفاظت از منافع مردمی و پایش حقوق اساسی انسان‌ها است. بسیار دیده شده که حکومت‌های ستمگر و زورگو با انواع ترفندها، بستر بومی را به نفع خود تغییر می‌دهند و با توطئه و نیرنگ، میدان جامعه خود را مهندسی می‌کنند. اما سازمان ملل هیچ توجهی به این رفتارهای ضد اجتماعی و مغایر با حقوق انسانی ننموده و صرفاً به تحرکات دیپلماتیک حکومت‌ها دلخوش می‌نماید. همانطور که قبلاً بیان شد، عموماً توده‌های مردمی رفتار عوامانه دارند و از تحلیل و تبیین بسترهای اجتماعی عاجز هستند. لذا حکومت‌های سرکوبگر و مستبد، با بستن میدان جامعه و ایجاد فضای ارعاب و فشار و همچنین سرکوب هر نوع صدای مخالف و آزاداندیش، توده‌ها(که فهم تحلیل ندارند) را با خود همراه نموده و با حيله و نیرنگ تمامی امور جامعه و حکومت را در اختیار می‌گیرند. اما متأسفانه در این حال سازمان ملل بر ترفندهای حيله‌گرایانه حکومت‌ها و دولت‌های منافی آزادی، چشم بسته و اعمال لوٹ شده انحرافی که رویکردی تقریباً شبه دموکراسی را دارند، با ارفاق می‌پذیرد و صرفاً به چند هشدار حقوق بشری و محکومیت لفظی و یا نهایتاً سرزنش اکتفا می‌کند. پس برآستی با این وصف آیا سازمان ملل به عنوان نهاد پایش‌گر اصول و اصالت انسانی بر کره خاکی، می‌تواند با این رویه کاری ادعای حفاظت از منزلت انسانی و آزادی اجتماع بشری باشد؟! اما به درستی چنین نیست و در این حالت سازمان ملل ثابت نموده است که اصالتاً حافظ منافع مردمی در جای جای این کره خاکی نیست و تمامی هم و تلاش خود را در تعامل و مراوده با حکومت‌ها قرار داده است.

و پرواضح است که این کلان رفتار نادرست و نابخردانه سازمان ملل، بر سه دلیل عمده واهی، غیرمنطقی و پر از اشتباه استوار و نهادینه می‌باشند. دلایلی که بی‌گمان به توجیهاات غیرمستدل و نامستند ختم گردیده و عوارض سهمگینی را برای امروز بشریت برجا گذاشته است. این سه دلیل به شرح زیر هستند :

- احترام به فرهنگ‌ها
- تامین منابع مالی از دولت‌ها
- نبود درک و شناخت درست

اگر به طور اصولی و با رویکرد استنتاج استدلالی به دلایل ذکر شده توجه گردد، واهی و بیهوده بودن دلیل اول؛ غیرمنطقی و غیرعقلانی بودن دلیل دوم و خطاانگاری دلیل سوم، اصلاً سخت و نامفهوم نیست. قطعاً احترام به فرهنگ‌ها، مبنایی برای پذیرش خرافه و عقاید منحط و بدون اعتبار و بی‌فایده نیست. بلکه حرمت گذاری صرف، مفهومی از عدم توهین به عقیده و هتک حرمت شخصیت فردی - اجتماعی می‌باشد. که بدون تردید هیچ عقل سلیمی نیست که فحاشی و هتاک را قبول کند. با این ترتیب اصلاً جایز نیست که عقاید روبه زوال و نادرست گروهی و قومی، به صورت کامل پذیرفته گردند و عین حقیقت و ارزش تلقی گردند. ضمناً با آنکه ماهیت وجودی و هنجارهای عقیدتی مردمان در هر بوم خاص، هیچ سنخیتی با منافع عده‌ای خاص و محدود در حاکمیت‌های حکومتی ندارد. لذا از آن جهت که کلیه منابع سرزمینی از آن مردم آن اقلیم می‌باشد، لذا شایسته نیست که به بهانه تامین منابع مالی سازمان ملل، منابع ملی یک ملت توسط یک حکومت دیکتاتور و ضد مردمی به یغما رود و به عنوان حق سکوت در اختیار سازمان ملل قرار گیرد. تمامی این اعمال و اقدامات ناصواب در سازمان ملل، نشان از آن دارند که نگرش و دیدگاه درست و صحیحی بر نهاد سازمان ملل حاکم نمی‌باشد.

راهکردهای خوشایند برای حل مسائل جهانی

از منظر ریخت شناسی جامعه جهانی، یکی از علل بدنظمی و ناهمگونی جامعه جهانی، نبود رابطه همسانی و تناسب وزن در بین پایانه‌های کلان زیست جهانی است. هرچه دنیا برای نزدیک شدن با ماهیت دهکده جهانی می‌کوشد. ولی ناموزونی و ناهمگونی موجود، توازن و تعادل زمین را برهم می‌زنند و همپارچگی و هماهنگی بستری را می‌ربایند. بدان حالت که سیاره زمین با بشریت موجود خود، نه تنها اصلاً به هم راستایی و همگرایی نمی‌رسند. که حتی تضاد و تناقض نیز شدت می‌گیرد و هر روز شاهد جنگ‌های گوناگون و ناروایی جوربه جور می‌باشیم. البته مطلقاً غرض نیست که جامعه جهانی به یک نوایی مطلق و همسازگی کامل برسد. چراکه اصلاً شدنی نیست. ولی امکان رسیدن به وحدت و هم‌طوبی مطلقاً ناممکن نیست. بدین لحاظ پیدا کردن راهکرد اصولی و مناسب، اساس راست‌سازی اجتماع جهانی است. راهکردهایی که راهنمای مناسبی برای توده‌ها و جامعه جهانی باشند و بنیان درست کرداری و سالم شدن را بیمه نمایند. شناخت و تشخیص و سپس بکارگیری مکانیزم و انتخاب راهکار رضایت بخش و مقبول جهانی، بزرگترین راهگشایی در این بستر هستند.

نخست - شناخت درست

فرهنگ هم ماهیت عامل فاعلیت و اثرگذاری دارد و هم اینکه مفعول اثرپذیر است. ضمن اینکه ذهن مردم ریشه در فرهنگ ملی دارد، بلکه سازه فرهنگ خودش نیز ساخته می‌گردد. فرهنگ ضمن اینکه برنامه زیست بشری است، بلکه توسط همان مردم ساخته می‌گردد. اما هرچند که عوام و توده‌ها با فرهنگ خود عجین هستند، ولی ساخت الگوی فرهنگی بطور دقیق و یقین در اختیار مردم عامی نیست. و این خواص و برگزیدگان (رهبران و حاکمان) هستند که در چگونگی فرهنگ اثر می‌گذارند و قالب فرهنگی را بارگذاری می‌کنند. یعنی نخبگان برخاسته از جامعه کدگذاری فکری - فرهنگی می‌کنند و مردم نیز به این کدها عمل و عادت می‌کنند. و این ترکیب کدمان همان الگوی فرهنگی نامیده می‌گردد. ولی باید در نظر داشت که این عامل خاص یا نخبه اجتماعی (راهبر و مدیر اجتماعی) ذاتاً و قاعدتاً ماهیت نیکی ندارند که به

مطلوبیت حتمی برسند. بلکه در همیشه تاریخ، شاهد راهبری و ریخت‌ریزی فرهنگ اجتماعی توسط بدان و نابلدان نیز بوده- ایم. امروز نیز بسیار کسانی را داریم که جامعه را به بدی و زشتی هدایت می‌کنند و فرهنگ بدبودن را تبلیغ و ترویج می‌نمایند. این فرهنگ بدی و پلشتی، دقیقاً برگرفته از نگاه و رفتار سیاست‌گذاران حاکمیتی می‌باشد و وضعیت امروزی کشورهای نامطلوب و ناروا، درگروی خواست و میل این حاکمان گرفتار شده است. و این موضوع تا همیشه تاریخ خواهد بود. سینه‌پزشک شهیر مصر کهن بیان می‌دارد: «اعتقاد دارم که انسان تغییر نمی‌کند، ولو یک‌صد هزار سال از او بگذرد». حال که فطرت انسان همیشه یک‌گونه است، پس لازم می‌نماید که این انسان که در هر بوم می‌تواند زور بازو و کلام ایدئولوژیک خود را غالب گرداند، به درستی و خوبی کنترل گردد. کنترل‌گری یک اصل لازم و بدون چشم‌پوشی است. چه اگر این خیال و خواسته‌های ناروا کنترل نشوند، بی‌گمان استبداد و دیکتاتوری از آن برون تراود.

بدین سبب است که تشخیص و تمیز دادن تفکرات و دانش بد، اولویت نخستین در هر برنامه کنترل دیکتاتورن و مستبدان است. می‌دانیم که مستبدان و دیکتاتوران هیچگاه خودشان را به این صفات زشت منتسب نمی‌کنند و نگرش و عمل خود را عین آزادی و عدالت و حق می‌دانند. اما بازخور این ذهنیات و رفتار است که بیانگر دیکتاتوری و استبداد می‌باشد. براین اساس است که شناسایی و تشخیص تفکر و دانش استبدادگرایی و دیکتاتورمنشی، شرطی مهم در حوزه انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی است. به واقع افکار و دانش دیکتاتوری و ددمنشی همیشه در پسادرت‌گیری نشان داده می‌گردند. اصولاً حکومت‌های ظلم و ستم و مستبد، خود را ظالم نمی‌دانند و تفکرات خویش را حتی ظلم‌ستیز هم تصور می‌کنند. اما می‌بینیم که معمولاً تمامی انقلابات و جنبش‌هایی که ماهیت توده‌گری و احساسی دارند، دقیقاً به دیکتاتوری و استبداد ایدئولوژیک می‌رسند. بدان صورت که کلیه نهضت‌های مبارزه‌گر با ظلم و جبهه باطل، به محض سازمان‌یافتگی و تبدیل شدن به حکومت، خودشان را عنصر و جبهه مقاومت در برابر دشمنان خارجی و باطلان معرفی می‌کنند و بلافاصله نیز به یک حکومت مستبد تمامیت‌خواه و حتی جنایت‌کار مبدل می‌شوند. حکومت داعش (حاکمیت مذهبی) نمونه بارز از این نوع تفکر و حاکمیت است. لذا این مقوله و قضیه، اصلی غیرقابل‌تغییر و حتمی است. مگر آنکه جنبش‌ها و شورش‌ها ماهیت نخبه‌گری؛ اجتماع‌گرایانه؛ منطقی‌عقلایی؛ ضد عوامانه و علمی داشته باشند. یعنی روشنفکری و مدرنیته در آن هویت یابند.

براین اصل است که شناخت و تشخیص، اصولی غیرقابل‌انکار در برنامه‌ریزی تلقی می‌گردند و نباید در تصمیمات و انتخاب‌های جهانی- اجتماعی به عوام فکری و دانش‌های باطل روی آورد. ساده‌انگاری و عوام‌گرایی دو عامل چشمگیر در خطا افتادن در شناسایی و تشخیص اجتماعی هستند. به همین دلیل است که عنصر با اهمیت در راه‌کردگذاری جهانی و مقابله با دانش خرافه و نگرش تخریب‌گرایانه، شناخت عمیق و تشخیص درست از جامعه و مولفه‌های موجود در آن است.

دوم- انتخاب راهکارهای مناسب

در هر فرایند علمی و موثر، بعد از شناخت و تشخیص، کارگذاری روش‌گذاری عملی و عملیات اجرایی، اصولی مهم بشمار می‌آیند. یعنی در ادامه فرایند شناخت و تشخیص علمی، فراگردهای اجرایی نیز با اصول علمی ادامه یابند. برنامه‌ریزی و

سازماندهی با ماهیت علمی و بکارگیری اصول کنشی موثر، دقیقاً همان راهکردهای پس از شناخت و تشخیص درست و عقلانی هستند.

بدین علت است که راهکردهای اجرایی در نهادهای جهانی و خصوصاً در نهادی با نام سازمان ملل می‌باید، به صورتی باشند که در مرتبه نخست، اجازه بروز رفتارهای استبدادی و جنایتکارانه در حوزه‌های حکومتی را سلب کنند و دوم آنکه در صورت بروز و ظهور حاکمیت‌های ضد بشری در کشورها، مشخصاً ابزار کنترلی مناسب و اصولی را در اختیار سازمان قرار دهند. برنامه‌ها و استراتژی عملیاتی و اجرایی در نهادهای نظارت جهانی باید همین ماهیت را داشته باشند.

سوم - سست بودن تضمین وجودی سازمان ملل

در اصل و واقعیت سازمان ملل نباید وابستگی به کشورها داشته باشد و کشورها باید در سایه و در ضمانت به این سازمان به حاکمیت ملی برسند. یعنی تعهد اجتماعی در کشورها برای وفاداری به سازمان ملل محرز گردد. و با این صورت است که سازمان ملل توان نظارت و کنترل را دارا خواهد گشت. نوع وفاداری حکومت‌ها در این مدل، همانند وفاداری ملی در یک کشور و همچنین تعهد و مسئولیت اجتماعی در این پارادایم نیز، همان تعهد و مسئولیت جاری در جامعه خودی است. پس همانطور که مردم در تابعیت یک حکومت ملی - میهنی ملزم با تبعیت از قوانین و هنجارهای درون اجتماعی هستند و باید جامعه‌پذیری داشته باشند. حکومت‌ها و دولت‌ها نیز الزام به تبعیت از قوانین؛ دستور عمل‌ها و آیین نامه تشکیلاتی متمرکز در سازمان ملل دارند و حکومت - دولت‌ها نیز باید ضرورت «جامعه‌پذیری جهانی» را درک و اعمال کنند.

سازمان ملل براساس شرح وظایف تشکیلاتی و تکالیف اجتماعی خود، باید نقش‌های ارزشمند و کلیدی «هدایت - تنظیم - حمایت - نظارت - کنترل» را در هویت وجودی خود دارا باشد. این نقش‌ها، دقیقاً در راستای نقش یک حکومت واقعی و حقیقی در هر کشور و در یک بوم محلی مشخص می‌باشد. بر مبنای این گفتمان جهانی، جامعه جهانی نیز همانند و همسایه با یک ملت، ماهیت ملت جهانی را دارا می‌گردد و لازم است که همانند یک ملت، توسط حکومت جهانی با ماهیت سازمان ملل اداره شود. لذا است که این سازمان التزام واقعی پیدا می‌کند که بر جهان مدیریت نماید. این همان مدیریت جهانی است. چه اگر چنین نباشد، سازمان هیچ طرفی نمی‌بندد و با عدم تبعیت و اطاعت کشورها دقیقاً از هم پاشیده و نتیجه اثربخش برجا نمی‌گذارد. امروز نیز چنین وضعیتی حاکم است و سازمان ملل اصلاً احاطه کامل بر اوضاع جهان ندارد.

چهارم - جامعه کشوری - جامعه جهانی

اساساً از آن جهت که آدمیان در هر نقطه از کره خاکی، دقیقاً مشابه و همسان می‌باشند و هیچ تفاوتی غیر از متغیرهای ژنتیک ندارند. لذا تقسیم‌بندی آنان در اقالیم و کشورهای مختلف، مرزی مطلق برای جدابندی آدمیان نبوده و آدمیان را باید مشابه و یکسان دانست. به همین دلیل قالب‌های زیستی در دامنه و چارچوب یک کشور اصلاً نمایه‌های قالبی مطلق نیستند و تفاوت آدمیان در کلیه نقاط کره خاکی، فقط در زمینه فرهنگ زیستی آنان می‌باشد. بدین جهت است که بر آن می‌باشم که قالب حاکمیتی - حکومتی در یک کشور ویژه و مشخص، هیچ قالب تعینی مطلقاً دربر ندارد و می‌توان قالب

حاکمیتی را گوناگون نمود. براین اساس است که آخرین شرط مهم برای رسیدن به جامعه جهانی متحد و همراه، برپا ساختن ساختاری است که بتواند در حکم و در پوشش حاکمیت کلان و واحد، بر کل جامعه جهانی حاکمیت سایه گونه و نسبی داشته باشد در واقع حاکمیت مورد نظر صرفاً «ماهیتی سلبی و نفی‌گری» خواهد داشت و از خروج جوامع - کشورها از اصول انسانی جلوگیری می‌کند. بدیهی است در این الگو اصلاً «ماهیت ایجابی» ندارد و کشورها را الزام به کاربردی نمودن الگویی خاص و مطلق در حوزه زیست نمی‌نماید. بلکه سازمان ملل با نفی رفتارهای ناپسند حکومتی، فقط نقش کنترل فضای جهانی و نظارت بر امور انسان محوری را دارا می‌باشد.

لذا همانطور که قایل به حاکمیت کشوری هستیم، ناگذیر باید تابعیت از یک کلان حاکمیت جهانی را نیز پذیرا گردیم. البته این سخن در حکم نقض حاکمیت و استقلال ملی - بومی نمی‌باشد. بلکه از آن روی که دنیای امروز را همچون دهکده جهانی فرض می‌کنیم، لذا لازم است که تمامی کشورها و مردم جهان را در پوشش یک فرهنگ جهانی و یک حاکمیت نسبی جهانی نیز مفروض بداریم. این موضوع بدان علت است که با القا و ایجاد یک کلان الگوی زیستی کلی برای تمامی مردم جهان، کشورها و حاکمیت‌های مختلف در جهان نیز تابع اصول رفتاری هم‌تا و هم‌گونه شوند و از تحرکات خودسرانه خودداری نمایند. در این حالت است که هویت زیست آزادی‌مردمان دنیا محفوظ و تضمین می‌شود. اما مسلم است که در دامنه این الگوی جهانی و یکسان، هر کشور مجاز به رفتارهای استقلالی نسبی خود نیز می‌باشد و هر کشور توانمندی و قابلیت‌های خودش را عرضه می‌دارد. منتها از حاکمیت‌های خودسر و خودخواه اجتناب می‌گردد. و طبیعی است که در این میان، شاهد کاهش شدید رخداد جنگ و ستیز بین ملت‌ها و کشورها بوده و از طرف دیگر نیز مبارزات اجتماعی درون کشوری - جامعه‌ای نیز نقصان می‌یابند. چراکه از انگیزه جنگاوری و ستیزه‌جویی در بسیاری موارد کاسته شده و صلح نسبی نیز در دنیا پراکنده می‌گردد.

نتیجه نهایی

هرچند آنچه گفته شد شاید نامعقول و ناممکن تصور شود. ولی براستی اصلاً چنین نیست و همه چیز امکان پذیر است. چنانچه می‌خواهیم از امروز کنده گردیم و راه جدیدی را برای نسل آینده برقرار سازیم، بی شک ادامه وضعیت کنونی اصلاً شایسته نیست و باید طرحی نو در انداخت. زیرا که:

- I. همانگونه که هیچ قضیه و موضوع مطلقی در جهان حاکم نیست. به همان صورت نیز نباید هیچ قطعیتی برای استقلال مطلق کشورها در نظر داشت. اگر قرار باشد که به نظم جهانی برسیم و نظام سعادت‌مندی در شبکه گسترده زیست جهانی برپا شود. لذا لازم است بنابر اصل جامعه‌پذیری در لوای «دهکده جهانی» کنترل جهانی سازمان ملل را پذیرا شویم. چه در غیراینصورت این کره خاکی هیچگاه به توازن و تفاهم نخواهد رسید.
- II. در مدل بیان شده به هیچ عنوان غرض نیست که استقلال ملی - میهنی کشورها سلب گردد. بلکه منظور غایی آنست که سازمان ملل عامل بازدارنده از زشت رفتاری شمرده گردد و استقلال ملی کشورها و انتخاب نوع زیست

و فرهنگ میهنی در اختیار مردم داخلی باشد. اما مدل زیست ملی و بومی نباید مغل نظام جهانی (آزادی اجتماعی و منزلت انسانی) باشد.

III. بزرگترین هدف نشانه در این مدل، دقیقاً جلوگیری از برپاسازی حکومت‌ها و دولت‌های تمامیت خواه، انحصارطلب، خودخواه و ستمگر است. و در ماهیت این مدل است که خودکامگی و زورگویی حکومتی منهدم خواهد شد.

IV. جسارت تغییر، بزرگترین نیاز جهان امروز است و چنانچه بر این راه نکوشیم، بدون تردید ایجاد نظم نوین برای جهان امروز و آینده ناممکن و نامیسر خواهد بود.

احمد علینقی – 97/01/04

www.ahmadalinaghi.com

aalinaghi20@gmail.com